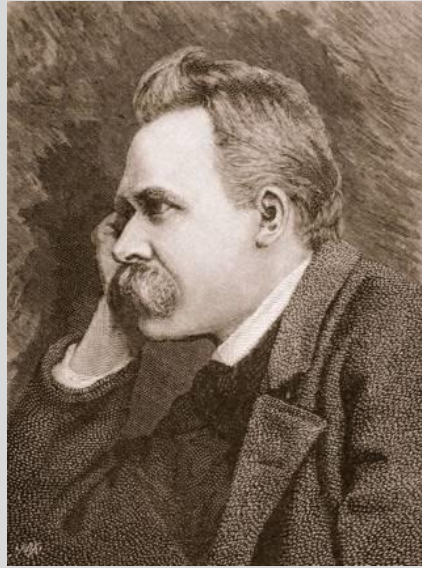


به نام خداوند جان و خرد



گفتار های زرتشت - بخش سوم (بازگشت جاودان)

الف) موعظه یی سر بسته و دشوار تر

اطراف زرتشت هر دم خلوت تر شده است. آن توده ی جمعیت «پیش گفتار» کنار رفت و جایش را به همراهان برگزیده داد، اما اینک از تعداد همین ها نیز کاسته شده و زرتشت به گفت و گوهای اتفاقی با چند نفر، و حتی اغلب به تامل و تفکر در تنهایی بسنده می کند. خودش از این بابت افسوس می خورد، زیرا آرزویش این بود که همه ی انسان ها را نجات دهد و به شیوه ی خود، آن را توده ی جمعیت مشتاق را به راه ابرانسان هدایت کند. اما در عین حال، ساده لوحانه بودن این آرزوی قدیمی را به طنز و تمسخر می گیرد. زیرا این دشوارترین اندیشه ی زرتشت است و در جهانی که در تدارک واپسین انسان هاست کسی هنوز معنای والاترین اندیشه او را در نمی یابد، اندیشه یی که مدت ها یگانه ترین اندیشه زرتشت بوده و خودش هم در بیان آن بسیار مردد است. (فصل 1، «آواره»)

آموزه ی بازگشت جاودان، نخست به صورت تصویری، بسیار سرپوشیده و مرموزانه، القاء می شود. زرتشت حکایت می کند که چوپانی را دیده که گلویش را ماری می فشرده است (مار، جانور کشنده: زمان؛ ونیز جانوری که حلقه می زند و می پیچد...). مار به دهان چوپان خزیده بوده است و چوپان گردن مار را با دندان بریده و از چنگش خلاص شده است. این مضمون بی درنگ با مضمون ابرانسان مرتبط می شود، خنده ی چوپان که بر مار، بر زمان پیروز شده است، خنده یی ابرانسانی ست... (فصل 2، «درباره ی دیدار و معما»).

زرتشت در بیان آشکارتر والاترین اندیشه اش تا مدت ها مردد است، نخست از این رو که می ترسد کسی منظورش را نفهمد (فصل 9، «به خانه باز آمدن»). مگر نه اینکه حتی پیش از این موضوع، برخی از همراهان او ترکش کردند (فصل 8، «درباره ی بی دین گشتگان»). اما به زودی

خواهیم دید که زرتشت برای شك و تردید خود دلایل دیگری نیز دارد. با این حال خودش را آماده می‌داند که همه ی مصایب ناشی از این اندیشه ی والا را تاب آورد. هیچ ترسی ندارد و از این نترسیدن متعجب است. در غروب «پنج شنبه ی مقدس»، مسیح که آماده اینار بود دچار اضطراب شد. اما وجود زرتشت را، که آماده همه ی اضطراب هاست، سعادت ی بود بی تشویش فرا گرفته است (فصل 3و6، «درباره ی شادکامی ناخواسته» و «بر کوه زیتون»).

(ب) بازگشت جاودان، اخلاق و متافیزیک

نیچه برای این که ما را آماده ی شنیدن پیام خود-بازگشت جاودان- کند، دوباره به همان مضمون های آشنا می پردازد و به تدریج با اشاره های غیر مستقیم به ما نشان می دهد که آموزه ی بازگشت جاودان چه ابعاد تازه یی به این مضمون ها می بخشد، بنابراین مضمون اخلاقی تبدیل سرشت و مضمون متافیزیکی مرگ خدا اینک جنبه ی تازه یی می گیرند.

زرتشت به موضوع تخریب ارزش های کهنه بر می گردد (فصل 5، «درباره ی فضیلت کوچک کننده» و فصل 12، «درباره ی لوح های نو و کهن») و-همان طور که نیچه نیز تاکید می کند- انگیزه ی زرتشت در این کار به هیچ رو احساس منفی نیست، محرك او فقط و فقط خواست آفریدن است (فصل 7، «درباره ی گذار از کنار»). در عین حال، دومین جنبه ی تبدیل سرشت است، سرود زرتشت، سرود ارزش های نو آفریده است (فصل 10، «درباره ی سه شر» و فصل 12، «درباره ی لوح های نو و کهن»).

اندک اندک و سر بسته، مفهوم بازگشت جاودان پا به میان می گذارد و با مضمون دیگری که موضوع بخش دوم چنین گفت زرتشت بود، در رابطه قرار می گیرد، یعنی با توان خواهی ایرانیان. و این خواست آفریننده، فعال و تصدیق کننده اینک به صورت توانایی تبدیل کردن همه ی «چنین بود»ها به «چنین می خواستم» و «چنین می خواهم» ها در می آید.

زرتشت یک موضوع دیگر را نیز از سر می گیرد و آن مرگ خداست. او از این که زیر آسمانی تهی به سر می برد، سرود شادی می خواند (فصل 4، «پیش از دمیدن خورشید») و این شادی را در تقابل با لذت ناسالم «سنگین جانان» که زیر بار ارزش ها از پا افتاده اند، قرار می دهد (فصل 11، «درباره ی جان سنگینی»).

در اینجا نیز ارتباطی تدریجی با ایده ی بازگشت جاودان صورت می پذیرد: زرتشت سر بسته می گوید که پناه بردن به عالم تغییر ناپذیر افلاطونی از بیم تغییرگرایی هرکلیتی بیهوده است (فصل 12، درباره ی لوح های نو و کهن»).

(پ) موعظه یی مشتاقانه

سرانجام، ایده ی بازگشت جاودان با غریب یی از اشتیاق و آشکارا اعلام می شود. زرتشت خود را «منادی دایره» می داند (فصل 13، «شفا یافته»).

حالا بهتر می فهمیم که پیش از این چه شك و تردیدهایی باعث می شد زرتشت نتواند منظورش را واضح تر بیان کند. او همین که پیامش را اعلام می کند، بیمار می شود و درست مثل چوپانی که تصویر کرده بود، چیزی نمانده که خفه شود (فصل 2، «درباره ی دیدار و معما»). آنچه باعث حسرت و مانع حرف زدن او می شد و اینک برای آخرین بار سبب بیماری او شده است، بازگشت کم مایگی، زبونی، واکنش گرایی و منفی خواهی است. زیرا به نظر زرتشت اگر همه چیز

جاودانه باز می گردد، پس پستی و فرومایگی نیز جاودانه است. زرتشت مثل سقراط جوان پارتمید است که جرات نمی کرد نظریه اش را تا آخر ابراز کند، زیرا از بیان این امر که چیزهای بست نیز، همچون گل و لای، پشم و پيله، چرك و كثافت، برای خود عالم مثالی دارند، ابا داشت. اما زرتشت درمان درد خود را می یابد. این درمان بی تردید همان چیزی است که ژیل دولوز آن را خصلت انتخاب بازگشت جاودان می نامد. به دلیل همین خصلت انتخابی است که پستی و فرومایگی باز نخواهد گشت:

«درسی که از بازگشت جاودان می گیریم این است که چیز منفی باز نمی گردد. معنای بازگشت جاودان این است که هستی، انتخاب است. تنها آن چیزی باز می گردد که تصدیق کند یا تصدیق شود (...). فراشد در باز تولید خود، مولد يك فراشد فعال است»[1].

این را زرتشت آشکارا نمی گوید. آنچه معلوم است این است که زرتشت هرگونه شکوه و شکایت، هرگونه افسوس و حسرت، هرگونه برخورد واکنشی یا منفی را کنار می زند و هرگونه اتهام علیه هستی را مردود می شمارد. درمان و تسلاي خاطر زرتشت در این است که او باید از نو سرود سر دهد. (فصل 13، «شفایافته»).

و زرتشت چنین سرودی را سر می دهد: سرود آزادي سحرانگيز و بي کرانگي امکان عمل هر آن کس که به بازگشت جاودان آگاه است (فصل 14، «درباره ي اشتیاق بزرگ»). سرود زرتشت سرود اعمال هماهنگ، آزادانه، خود انگيخته، سعادت مند و خلاق ابرانسان است (فصل 15، «سرود رقصي ديگر»).

سپس (فصل 16، «هفت مُهر») زرتشت بخش سوم کتاب را با هفت مُهر [2] می بندد و عشق به جاودانگي را به عشق به يك زن تشبيه می کند؛ و برای آخرین بار همه مضمون های کتاب را بر گرد ایده ي بازگشت جاودان فراهم می آورد. زرتشت از تراکم لحظه ي جاودان که جولانگاه توان خواهي است سخن می گوید (مُهر اول)، از مرگ خدا (مُهر دوم)، از فعالیت خلاق (مُهر سوم)، از اظهار و تصدیق وجود در همه ي کثرت آن (مُهر چهارم)، از عرصه ي عمل بی کرانه يي که در اختیار ابر انسان است (مُهر پنجم)، از هستي سعادت مند زیر آسمان تهی (مُهر ششم) و سر انجام از «آري» (مُهر هفتم) می گوید.

این مُهر و موم کردن با چنان شکوه و ابهتي انجام می شود که آدم فکر می کند کتاب چنین گفت زرتشت می تواند در همین جا تمام شود و شاید نیچه در پایان بخش سوم هنوز قصد نداشته بخش چهارمی به آن بیفزاید. در تایید این استنتاج می توان به دلایلي اشاره کرد: در پایان فصل 13 از این بخش جانوران زرتشت اعلام می کنند که «فروشد زرتشت به پایان رسید». از سوي ديگر خود نیچه در نامه يي به تاريخ اول فوریه 1884، که پس از نگارش بخش سوم نوشته است، می نویسد:

[3]. به بندر رسیدم! زرتشت من پانزده روز است تمام شده است، کاملاً تمام

با اندیشه ي بازگشت جاودان، اندیشه يي به تمام معني تصدیق کننده، اندیشه يي که «پیش گفتار» با آن پایان گرفت، اندیشه يي که زیر بنای همه ي مضمون های اصلي کتاب است و اکنون نیز هفت بار مُهر و موم می شود، ظاهراً بایستی به آخر کتاب رسیده باشیم. اما بخش چهارمی نیز هست و باید دید در این شرایط چه نقشی بازی می کند.

1- ، ص 17219682 Nietzsche, Paris, PUF, 1968

2- نگاه كنبد به مكاشفه ي يوحنأ، باب پنجم

3- C.P. Janz, Nietzsche, biographie, Paris, NRF. Gallimard, 1984, tIII, p.487